

# یادگار

فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸ جمادی الثانیه - رجب ۱۳۶۸ آو ربیل ۱۹۴۹

## مسائل روز

### ضایعه عظیم جبران نا پذیر

روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ شمسی مطابق با ۲۸ رجب ۱۳۶۸ قمری و ۲۷ ماه مه ۱۹۴۹ میلادی قریب بساعت ده و نیم بعد از ظهر در کوچه دانش منشعب از خیابان فروردین طهران مردی مرد و آفتابی چهره در نقاب خاك كشید که بی اغراق در یکی دو قرن اخیر در فن خود نظیر نداشت و بسیار بعید مینماید که تا مدتهای دیگر بزرگواری بآن کمال و فضیلت در مملکت ما با برصه وجود بگذارد .

مرحوم محمد قزوینی ده سال میشد که بعد از سی و شش سال مهاجرت از ایران و در غربت زیستن با امید آرزوی بسیار که یکی از مهمترین آنها مردن در خاک وطن عزیز و جان سپردن در میان نزدیکان و دوستان خود بود بطهران بازگشته بود اما طبیعت ستمکار و سفله پرور که گوئی پیوسته با اهل علم و فرزنانگان در کین و پیکار است چنین خواسته بود که علامه قزوینی در وطن خود و در همین طهرانی که هزاران مدعی طرفداری از اهل علم و فضل دارد در دل شب در کمال غربت بیکه و تنها بی طیب و رفیق پیش چشم زن و یگانه دختر عزیز خود که متولد و تربیت شده فرنگ

و در اینجا بکلی غریبه اند جان بسپارد و از بعد از ظهر پنجشنبه که حال آن مرحوم دگرگون شد تا حدود ساعت ده بعد از ظهر جمعه که بعالم دیگر شتافت دست این بیچارگان بیک طیب نرسد تا شاید قبل از وقوع امر لاعلاج راه چاره ای بیندیشند. تصادف روزگار چنین پیش آورد که حتی برادر آن مرحوم هم در آن دقایق فوتی حاضر نباشد و از آقایان تقی زاده و دکتر غنی و نگارنده نا قابل این سطور نیز که نزدیکترین اشخاص بآن مرحوم بودیم هیچکس در طهران نباشیم و موقعی که آقای تقی زاده خبر میشوند و پس از زحمت بسیار طبیعی بیالین ایشان میفرستند موقعی بوده است که کار از کار گذشته بوده و تدارک فائت دیگر امکان نداشته است.

نمش آن گوهر گرانبها و علامه فاضل بی همتا همچنان تا اواسط روز در میان سه زن (خانم و دختر آن مرحوم و خانم آقای دکتر غنی) در خانه برجا بود تا بدستور جناب آقای علی اصغر حکمت و بهمت دوستان معدود ایشان که بتدریج گرد آمدند بمدرسه سپسالار جدید حمل شد و پس از شست و شوی و اجرای آداب مذهبی روز بعد مقارن ساعت یازده صبح در مزار شیخ ابوالفتح رازی در زاویه حضرت عبدالعظیم در ری بخاک سپرده شد.

باین ترتیب بچشم خود دیدیم که مرحوم قزوینی که بشوق تکمیل معلومات و خدمت باحیای تاریخ و ادبیات این مملکت درست نیمی از عمر خود را در غربت بسر برده بود بعد از آنکه بوطن خویش باز گردید باز در کمال غربت و بی کسی مرد و در آن دقایق آخری هیچکس نبود که باحضور و بیانات خود درک عذاب مرگ را بر آن مرد حساس لطیف طبع زود رنج تخفیفی دهد و تسلی بخش خاطر پدر پیر و شوهر مهربانی شود که تا آخرین آنات حیات هیچ اندیشه و اضطرابی جز آینده نا معلوم دختر یگانه و زوجه غریبه خود نداشت.

مرحوم قزوینی که پرورده احکام قرآنی و اخبار و احادیث حکیمانه حضرت رسول و ائمه و مستغرق در آراء و افکار خیام و مولوی و حافظ و ارسطو و افلاطون و آناتول فرانس و مترلینک بود بهیچوجه از مرگ وحشت نداشت بلکه مانند هر عاقل بلند نظری

آنرا امری محتوم و در حکم سرهنزلی میدانست که خواه ناخواه امیر و فقیر و عارف و عامی باید در آن بار بیندازند و دماغ بر نخوت و طبع آلوده باغراض و هوی و هوس خود را در آنجا پاك کرده همه علی السویه تسلیم خاک شوند.

سال گذشته اندکی قبل از همین مواقع که حالت حبس البول و تورم مثانه در ایشان شدت گرفته و اطباء رفتن بمریضخانه و معالجه بطریق عمل جراحی را تجویز کرده بودند خدمت آن مرحوم رسیدم و چون شنیدم که چنین تصمیمی از جانب اطبا اختیار شده من هم ایشان را در این راه تشویق کردم. گفتند فلانی من از رفتن بمریضخانه و عمل یممی ندارم و میدانم که با سن و ضعف مزاج من يك طرف عمل مردن و از بستری بیماری برنخواستن است. من از مرگ نمیترسم زیرا که عمر خود را کرده‌ام و دیگر هیچ هوی و هوسی ندارم اما تمام اضطرابم اینست که اگر مردم برزن و فرزند من که در طهران هیچکس را ندارند و بمقتضای تربیت اروپائی تنها نمیتوانند در این شهر بی بار و باور زندگی کنند بعد از من چه خواهد گذشت بخصوص که مبلغی معتنی به بیانک مقروضم و اگر من بمیرم بانک فوراً خانه مسکونی مرا در وجه طلب خود ضبط خواهد کرد وزن و فرزندم بی خانمان و سرگردان خواهند ماند، اگر من میتوانستم از این بابت اطمینان حاصل کنم همین آن بمریضخانه میرفتم.

شنیدن این بیان و دیدن آن وضع بریشان چنان مرا آشفته کرد که گریه در گلو گره کرده از خانه آن مرحوم بیرون آمدم و در فکر یافتن چاره که فقط تهیه مقداری پول بود بر آمدم حتی بیارای مقامات مستطیع مؤثر هم توسل جست ولی درم داران بی کرم که گوششان بهیچوجه بشنیدن این قبیل نواهای دلخراش عادی نیست و جز آهنگ خوش زر بگیر و سیم بستان هیچ نغمه‌ای را سازگار نمیدانند اعتنائی باستغانه من نکردند تا آنکه آزاد مرد یگانه و علامه یمانند حضرت آقای تقی زاده که از اران جوانی جوانمردی و مردانگی را باهم توأم داشته و در استغنائی طبع و بی اعتنائی بمال و منال دنیا تالی مرحوم قزوینی است و از جمله جواهر یقینتی است که هنوز چنانکه باید قدرش در این بازار خرف فروشان شناخته نشده از قضیه

اطلاع پیدا کردند و دقیقه ای از پای ننشستند تا باعتبار آبروی شخصی خود که ملیونها قیمت دارد و صالح و طالح بارزش عظیم آن قائلند از چند نفر صاحب همت مبلغ منظور را بعنوان حق الزحمه کتابی که مرحوم قزوینی برای چاپ حاضر کند جمع نمودند و خود بشخصه بیانک رهنی رفتند و خانه آن مرحوم را از گرو بیرون آوردند و پس از ارائه قبوض مفصلا ایشان را بمریضخانه رضانور بردند .

مرحوم قزوینی که مکرر در مکرر بنگارنده میفرمودند من آقای تقی زاده را بعلت پاکبی عنصر و شهامت و وطن پرستی و فضل و کمال از برادر خود بیشتر دوست میدارم بعد از حصول این اطمینان بمن گفتند «الا آن طاب لی الموت» ، بانهایت میل بمریضخانه میروم و باقی با خداست .

تصحیح و طبع این کتاب بعلت کسالت شدید مرحوم قزوینی بامر آقای تقی زاده تحت نظر آن مرحوم بعهده اینجناب و گذار گردید و جای بسی خوشوقتی است که چاپ و مقابله نمونه های آن تا آخر قبل از رسیدن مرگ آن استاد علامه انجام یافت و عنقریب منتشر خواهد شد .

آری علامه قزوینی از میان ما رخت بر بست و با خود يك دنیا معارف و معلومات و تحقیقات عمیق و استنباطات دقیقه را بزیر خاک برد و اگر اهل معرفت برفقدان آن مرد عزیز بی نظیر تأسفی دارند بیشتر از این بابت است که علاوه بر آنکه چشمه فیاض اثر بخشی خشک شد گنج عظیمی از نفیس ترین ثروتهای معنوی از دست رفت و دیگر نه لب تشنگان حقیقت میتوانند از آن منبع فیض آبی بر آتش تشنگی درونی خود بزنند و نه نیازمندان معرفت دسترسی بآن خزانه پر درو گوهر دارند .

علامه قزوینی از نوادر نوابی بود که وسعت معلومات قدیم و جدید را با غریزه کنجکاری و دقت درشان هر چیز و استقصای يك موضوع را تا درك كنه و علت آن و روش انتقادی علمی و انصاف و بیطرفی علمای جدید جمع داشت و شاید از زمان ابوریحان بیرونی تاکنون ایران چنین فرزندی دقیق و محقق نداشته بوده است . بزرگترین فضل مرحوم قزوینی و مهمترین نکته ای که نشانه کمال استعداد و

کتابخانه  
موزه  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

حسن تشخیص و نیز هوشی اوست اینست که آن مرحوم پس از آنکه علوم قدیمه را چه در ادب و لغت و صرف و نحو چه در فقه و اصول و کلام و حکمت و منطق در ایران تا درجهٔ اجتهاد فراگرفت چون گذارش. باروبا افتاد و بر اثر عشق سوزانی که بدانستن هر چیز و فراگرفتن هر نوع معلومات داشت تحقیقات علمای آن سرزمین را مورد مطالعهٔ عمیق و ارزاداد و نوشته‌های ایشان را از هر مقوله و در هر باب با موشکافی و لای با احتیاط تمام خواند بر اثر حدت ذهن و ذوق سرشار بسرعت دریافت که راه تحقیق صحیح همینست که از پائین‌ها دارند و بین آن و روش معمول در مشرق زمین بعدالمشرقین است بلکه در پاره ای قسمت‌ها تنها راه درست همان راه و رسم اروپائی است و طریق مشرق زمینان طریقی جز طریق ضلال نیست، و چنین بنظر میرسد که این نعمت عظمی که مرحوم قزوینی را شامل حال شد بیشتر از آن بابت بوده است که آن مرحوم در میان علوم قدیمه بیشتر بآداب و تاریخ و رجال و درایت توجه داشته چه این علوم علاوه بر آنکه ذهن را توسعه می بخشند روشی دارند هبئی بر تفحص و تدقیق و سنجیدن اقوال مختلفه بایکدیگر و قبول قول قوی و معتبر و رد اقوال ضعیف و آحاد و این روش با روش اروپائیان در علوم نقلیه تقریباً یکی است.

مرحوم قزوینی که کاملاً بسیرهٔ سراپا محتاطانهٔ امثال طبری و طریقهٔ دقیق اهل روایت و طرز کار امثال ابوریحان بیرونی در تحقیقات علمی آشنا بود وقتی که در اروپا بشیوهٔ تحقیق امثال سیلوستر دسائی و کاترمر و نولدکه و مهار کوارت و دزی و گویدی برخورد دید که در واقع شاگردان حقیقی امثال طبری و ابوریحان همین جماعتند و روش ایشان که باقتضای سیر زمان کاملتر و منقح تر شده همان روش درست و صحیح قدماست نه روش خسته کننده و جانکاه و بیفایدهٔ طلاب لفاظ و آخوند های بیخبر از همه جا و منتحجر در قالب تعبد و تقلید!

مرحوم قزوینی مکرر در حضور نگارندهٔ این سطور خدارا شکر میکرد که دیدن فرنگستان و آشنا شدن با طرز کار علمای جدید و مطالعهٔ آثار ایشان او را از

«عالم آخوندی» و «طرز فکر نجفی» نجات بخشیده و عظمت و وسعت دایرهٔ معارف و معلومات و از آن مهمتر عالم بی‌نهایت مجهولات بشری را در پیش چشم او نمودار کرده است و آن مرحوم خود از عالم طلبگی و آخوندی و شیوهٔ فکر و روش درس و نحوهٔ زندگانی و میزان فکر طلاب حکایاتی شیرین و پر عبرت داشت که اگر مدون شده بود از مهمت‌ترین کتب خواندنی بود.

اشتباه نشود و کسی تصور نکند که علامهٔ مرحوم با علوم قدیمه عنادی پیدا کرده یا منکر آنها شده بود. نه بلکه برخلاف این تصور مرحوم قزوینی که خود در هریک از شعب این معارف از اعلم علما بشمار میرفت در این رشته علوم مفید آنرا از غیر مفید آن بخوبی تشخیص میداد. همین جهت مثلاً قسمت عظیمی از منطق قدیم و مباحثات و مناقشات فقها را در باب قضایا و اموری که حتی محتمل الوقوع نیز نیست و علوم جدیده موضوع آنها را بکلی منتفی کرده است لاطائل بلکه ترضیع عمر میدانست. صرف نظر از اینکه در عصر ما در میان مشتغلین با علوم قدیمه دیگر کسی مثلاً در رجال و معرفت کتب بمقام حاجی میرزا حسین نوری و در راه بیایهٔ حاج ملا علی کنی و در اصول بمرتبهٔ حاج میرزا حسن آشتیانی و در فقه بدرجهٔ حاج شیخ فضل الله نوری و در ادب بمرتبهٔ صدرالافاضل و شمس العلماء قزوینی وجود ندارد طلاب این علوم اگر هم همان مقام و منزلت اسلاف مذکور خود را پیدا کنند باز بهیچوجه قابل مقایسه با مرحوم قزوینی نیستند زیرا که مرحوم قزوینی علاوه بر آنکه بهترین شاگرد آن استادان و نعم الخلف آن بزرگواران محسوب میشد معاومات مقبسه از ایشان را با روح و سلیقه ای که چکیدهٔ معارف اروپائی و تحفهٔ تفرج در بوستان ذوق و سلامت طبع اهل تحقیق مغرب زمین بود اشاعه و افاضه میکرد و این کاری است که هیچوقت از امثال عامای مذکور در فوق ساخته نبوده و نیست.

با اینکه در وطن پرستی ایرانی هیچکس شک و شبهه ندارد باز احدی نمیتواند در این نکته تردیدی کند که بیداری شعور ملی و حس ملت پرستی در ما بر اثر تحقیقات

مستشرقین فرنگی بوده است. تمام افتخار ما بکورش و داریوش و عظمت دولت و تمدن هخامنشی و زردشت و مانی و خیام و ابوعلی سینا و ابوریحان و حافظ و سعدی و مولوی و بهزاد و رضای عباسی و آ؛ رایشان مدیون اکتشافات و انتشارات همان مستشرقین است و کسی که بیش از همه و پیش از همه این تحقیقات و اکتشافات را در میان ایرانیان فارسی زبان منتشر ساخت و آنها را تصحیح و تکمیل نمود و دنباله آن راه و رسم را تا آخرین دقیقه‌ای که انگشتان او از کار بازماند رها نکرد مرحوم قزوینی است بلکه اثر مهم و یادگار لایزال آن مرحوم ایجاد نهضتی است در این مرحله که خوشبختانه کم و بیش پیروان و شاگردان او اگرچه بسیار معدودند دنبال آنرا دارند و اگر روزگاری مردم با انصافی پیدا شدند تا خدمت عظیم مرحوم قزوینی و شاگردان او را در احیای ملیت و ادبیات و آثار گذشته اجداد ما که راهنمای معاصرین و آیندگان و وسیله افتخار ایشان در حال و مستقبل است روشن کنند قدر این مرد بزرگ بیش از پیش واضح خواهد گردید.

مرحوم قزوینی که در عصر ما حکم در یتیم داشت و میتوان بجرأت قسم خورد که در تمام عمر از او ترك اولاتی حتی خرق هیچ عرف و عاداتی صادر نشد و علاوه بر معارف اکتسابی مظهر فضیلت طبعی و کمالات نفسانی بود آرام آرام یعنی با وجدانی راحت و خاطری فارغ از این دنیای آلوده ما رفت و ما را با بفرق ابدی خود مبتلی ساخت.

البته هر کس که آن مرحوم را دیده بود از این فاجعه بزرگ متأثر است لیکن من که این سطور را با خاطری غرقه در اندوه و بیچارگی مینویسم شاید حق داشته باشم که باطناً بیش از هر کس خود را یتیم بدانم زیرا که بیست و شش سال با آن مرحوم مربوط بودم و از این مدت هجده سال آنرا غالباً شب و روز با یکدیگر مشغول بودیم و موضوع صحبتی جز علم و ادب و تاریخ ایران و مسائل عبرت انگیز یا مفرح نداشتیم و چنان با هم مانوس میزیستیم که با وجود نقصی که در طبیعت بشر هست و با

اینکه هر دو شاید زیاد تر از حد اعتدال عصبانی و زود رنج بودیم حتی دقیقه‌ای نیز مابین ما کدورت و برودتی حاصل نشد و این بیشتر بر اثر هضم نفس و تربیت معقول و گذشت و انصاف فوق‌العاده آن مرحوم بود تا خضوع و فانی بودن این قطره ناچیز در مقابل آن دریای پهناور فضیلت و معرفت.

امروز من و مجله یادگار که آن مرحوم بزرگترین مشوق حقیقی آن بود و آخرین سطوری که بقلم آن فقید سعید بر صفحه کاغذ جاری شده دنبال مبحث «وفیات معاصرین» مندرج در همین شماره است یکه و تنها مانده ایم و بیم آنست که مخالفین سبک و روش آن مرحوم که از تمام معلومات دنیا دل خود را بانتقاد بیجا و استهزاء نا مربوط خوش کرده‌اند برضد ما و مجله یادگار که افتخار پیروی مسلك آن مرحوم را داشته و دارد بقول فرنگیها زیاد تر از سابق صفهای خود را بهم بفشردند تا حملات ایشان مؤثر تر شود بتهوم اینکه دیگر مثل سابق پشت ما بچنان کوه احدی نیست و از میدان درگردن ما کاری آسان شده است غافل از آنکه ما با وجود پشت شکسته و دل داغیده در مقام مجاهده در راه حقیقت که مسلك مقدس و همیشگی استاد ما بوده است همچنان ثابت قدمیم و تا آنجا که خداوند بما قدرت و استطاعت دهد آبی در طی طریقی که همیشه همان را فقط پیموده‌ایم دقیقه‌ای از پای نمی‌نشینیم و یقین داریم که روح پرفتوح استاد عظیم‌الشان ما همواره همچنان هادی و مؤید ماست و با مرگ ظاهری آن زنده جاوید هیچوقت «آتشی که نمیرد همیشه» و مشعله افروز آن وجود مقدس مرحوم قزوینی بود خاموش نخواهد شد بلکه روز بروز نور و فروغ این نار مقدس که مجله محقر یادگار از آن «قبسی» است فروزان تر خواهد شد و روزی خواهد رسید که مردم ایران مرحوم قزوینی را در نهضت و تجدیدی که شروع شده و دیر یا زود جلوه و شکوه محسوسی خواهد یافت از بزرگترین پیشقدمان بلکه قائد اعظم آن بشناسند و بیش از آنچه امروز ما بر مرگ او تأسف میخوریم و اشک میریزیم دچار حزن و تأثر شوند، و علیه رحمة الله رحمة واسعة.